



دانش نیک مینش نیک مینش نیک

دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و تاریخ

پیشگفتار

بسیار گفته و نوشته اند و هنوز می گویند و می نویسند که در کار پذیراندن اسلام به ایرانیان هیچ فشاری در کار نبوده، بلکه این ایرانیان بودند که در مانده از ستم موبدان زرتشتی و شاهان خودکامه ی ساسانی با آغوش باز به پیشباز سپاهیان اسلام شتافتند و با شادمانی اسلام پذیرفتند.. به چند نمونه از اینگونه داوریهها نگاه می کنیم :

علی شریعتی در رویه های 417 و 434 نوشته ای زیر نام « علی و حیات بارورش پس از مرگ» می نویسد: « وجود فساد و تبعیض های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی باعث شد تا ایرانیان اسلام را با آغوش باز بپذیرند! بطوریکه ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که دین اسلام همان گمشده ای است که بدنباش می گشته است، برای همین مذهب خودش را ول کرد، ملیت خودش را ول کرد، سنت های خودش را ول کرد، و **بطرف اسلام شتافت...»**.

عزیز الله عطاردی در نوشته ای زیر نام (خدمات ایرانیان به اسلام از کی شروع شد) می نویسد:

« علاقه ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد . قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط مجاهدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان مقیم یمن به آئین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام قرآن تسلیم شدند و از جان و دل در ترویج شریعت اسلام کوشش نمودند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم جان سپردند...».

در دسامبر سال 2000 و ژانویه ی سال 2001 رادیو فرانسه در دو برنامه ی پیاپی با دوتن از استادان ایرانی بنامهای «دکتر معزی» و «دکتر دباشی» در باره ی چگونگی اسلام پذیری ایرانیان بگفتگو نشست، چکیده سخنان این دو استاد ایرانشناس این بود که: « تازیان در پذیراندن اسلام به ایرانیان هرگز دست به شمشیر نبردند و کتابخانه ای را به آتش نکشیدند !. « دکتر محمد علی

معزی» در آن برنامه گفت: «.. مسلمان شدن ایرانیان چندان از روی ترس و اجبار نبود. ایرانیان با میل باطنی خود به (معنویت اسلام) صادقانه روی آوردند، گروهی هم برای اینکه جزیه ندهند مسلمان شدند!!».

همکار ایشان «دکتر دباشی» در گفتگوی دیگری که در شب هشتم بهمن ماه 1379 برابر با بیست و هفتم ژانویه 2001 از رادیو فرانسه پخش گردید گفت: «... امکان نداشته است که اعراب حتی یک برگ کاغذ را از بین برده باشند تا چه رسد به کتاب؟! و ادامه دادند: این کار بسیار بیهوده ای است که بجای واژه های عربی کلمات فارسی می گذارند.. آتش زدن کتابخانه ی اسکندریه هم حرف چرتی است!..».

آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی در رویه 152 از پوشنه ی چهارم نوشتار کلانی بنام (نور ملکوت قران) در پاسخ علی دشتی که در (مجله ی راهنمای کتاب) یورش تازیان را زیانبارتر از یورش اسکندر و مغول دانسته بود می نویسد: «.. آخر کدام دشمن ناجوانمردی است که نهضت اسلام را در ردیف حمله ی اسکندر و مغول قرار دهد؟ ایرانیان فکور و اصیل با آغوش باز اسلام را پذیرفتند و با تدبّر و تفکر، در طول دو قرن به تدریج بدون هیچ عمل جابرانه ای اسلام آوردند، و تا زمانی که به دین زرتشت بودند در پناه اسلام بودند، و اسلام با آنها معامله اهل کتاب می نمود، از آنها بجای خمس و زکات جزیه می گرفت و آنها را در امور عبادی خود آزاد گذاشته بود، بدون هیچ ناراحتی در پناه و امن اسلام جان و مال و عرض و ناموسشان محفوظ بود!..».

و در رویه 144 همان پوشینه می نویسد: «اینهمه سرو صدا برای عظمت فردوسی و جشنواره و هزاره و ساختن مقبره و دعوت خارجیان از تمام کشورها برای احیاء شاهنامه و تجلیل و تکریم از این مرد خاسر زیان برده ی تهیدست برای چیست؟! برای آن است که در برابر لغت قران و عرب که زبان اسلام و زبان رسول الله است، سی سال عمر خود را به عشق دینارهای سلطان محمود غزنوی بباد داده و شاهنامهء افسانه ای را گرد آورده است.

قران فاتحه مباهات فخریه به استخوانها ی پوسیده نیاکان را خوانده است و با نزول سوره الهکم التکائر* حتی زُرْتُمُ الْمُقَابِرَ دیگر کدام مرد عاقلی است که به اوهام و موهومات بگردد، و بنام اعتبار پدران مرده و عظام پوسیدهء آنها در میان قبرها خوشدل گردد؟! او با گامهای قویم خویشتن خود در راه افتخار و شرف می کوشد.

فردوسی با شاهنامه افسانه ای خود که کتاب شعر (یعنی تخیلات و پندارهای شاعرانه) است خواست باطلی را در مقابل قران علم کند، و موهومی را در برابر یقین بر سر پا دارد، خداوند وی را به جزای خودش در دنیا رسانید، و از عاقبتش در آخرت خبر نداریم، خودش می گوید:

بسی رنج بروم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

ما در زمان خود هر کس را دیدیم که خواست عجم را در برابر اسلام علم کند و لغت پارسی را در برابر قران بنهد، با ذلت و مسکنتی عجیب جان داده است ..

آیت الله مرتضی مطهری در نوشته ای زیر نام (خدمات متقابل اسلام و ایران) می نویسد: «... اکنون می خواهیم ببینیم آیا اسلام در ایران پذیرش ملی داشته است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا پیشرفت اسلام در ایران به خاطر محتوای عالی و انسانی و جهانی آن بوده است و ایرانیان آنرا انتخاب کرده اند، یا همان طور که برخی اظهار می دارند آیین مزبور را بر خلاف تمایلات مردم ایران به آنان تحمیل کرده اند؟ .. در اواخر دوره خلافت ابی بکر و تمام دوران خلافت عمر در اثر جنگهایی که میان دولت ایران و مسلمانان پدید آمد تقریباً تمام مملکت ایران به دست مسلمانان افتاد و ملیونها نفر ایرانی که در این سرزمین به سر می بردند از نزدیک با مسلمانان تماس گرفتند و گروه گروه دین اسلام را پذیرفتند.. **اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بود که به حلق گرسنه ای فرو رود یا آب گوارایی که بکام تشنه ای ریخته شود..**» .

در مورد زبان های ایرانی هم در همانجا می نویسد: « همه سخنان پیرامون کتاب سوزی ها و کوشش تازیان برای اینکه مردم ایران زبان خود را ترک کنند و هم و خیال و غرض و مرض است!! زیبایی و جاذبه لفظی و معنوی قران و تعلیمات جهان و طنی آن دست به دست هم داد که همه مسلمانان این تحفه آسمانی را با اینهمه لطف، از آن خود بدانند و مجذوب زبان قران گردند و زبان اصلی خویش را به طاق فراموشی بسپارند ... منحصر به ایرانیان نبود که زبان قدیم خویش را پس از آشنایی با نغمه آسمانی قران فراموش کردند، همه ملل گرونده به اسلام چنین شدند!! . مگر کسی ایرانیان را مجبور کرده بود که بزبان عربی شاهکار خلق کنند؟ .. آیا این عیب است بر ایرانیان که پس از آشنایی با زبانی که اعجاز الهی را در آن یافتند و آن را متعلق به هیچ قومی نمی دانستند و آن را زبان یک کتاب می دانستند به آن گرویدند و آن را تقویت کردند و پس از دو سه قرن از آمیختن لغات و معانی آن با زبان قدیم ایرانی، زبان شیرین و لطیف امروز فارسی را ساختند؟ ..» .

بایسته ی یاد آوری است که گوینده ی این سخنان همان کسی است که در فروردین ماه سال 1349 در نکوهش آیین های نوروزی گفت: «.. پس شما باید بگویید که الحمدالله در روز نحس قرار نگرفته ایم، تفاقاً باید بدانیم که الان تمام روزهای ما نحس است! روز اول فروردینماه هم نحس است! بین روز اول و دوم و سوم و چهارم فروردین، دوازدهم و سیزدهم فروردین هم نحس است! ما از این نحس باید خارج بشیم! چه باید بکنیم؟ بریم بیرون سبزه ها را گره بزنیم از نحسی خارج می شیم؟ با سمنو پختن از نحسی خارج می شیم؟ با پهن کردن سفره هفت سین از نحسی خارج میشیم؟ بیچاره بد بخت!! چرا خانه ات را ول می کنی میری بیرون، از این کارهای زشت بیا بیرون! از این عادت زشت بیرون بیا، از این حرکات زشت خودت خارج شو تا از نحوسات بیا بیرون! از این حرکات زشت و کثیف و پلید که به آن گرفتار هستی خارج شو تا از نحوست بیا بیرون!! سیزده چه گناهی دارد؟ از سمنو چه کاری ساخته است؟ از سبزه و هفت سین چه کاری ساخته است؟ بخدا ننگ این مردم است که روز سیزده و این ایام را بعنوان جشن سیزده بدر بیرون میرن! ننگ باشه بر اینها (کارگزاران دولت) که بعنوان

پرورش افکار اینها را به مردم نمی گویند! و **شما احمقها** هم این حرکات را هر سال انجام می دهید بلکه آنها **شما بدبختهای احمق**؟ را تمجید می کنند تشویق می کنند.. اینها از اسلام نیست، اینها ضد اسلام است! .. نیاکان ما در گذشته جشن می کردند، پس ما هم باید چنین کنیم! چهارشنبه آخر سال می شود، بسیاری از خانواده ها که باید بگویم **خانواده احمقها..**? آتشی روشن می کنند و هیزمی روشن می کنند و آدمهای سر و مر و گنده دیا الله! با آن هیكلهای نمی دانم چنین و چنین از روی آتش می پرند که ای آتش، زردی من از تو سرخی تو از من! این چقدر حماقت است؟ خب چرا چنین می کنید؟ می گویند پدران ما چنین می کردند ما نیز چنین می کنیم!! اگر پدران شما چنین می کردند و شما می بینید که آن کار **احمقانه است و دلیل خیریت پدران شما است!** رویش را بپوشید! چرا این سند حماقت را سال به سال تجدید می کنید، این یک سند حماقت است که شما می کوشید که این سند حماقت را زنده نگهدارید و بگویید ماییم که چنین پدران خری داشته ایم!..»

در خوار شمردن بزرگمردان ایرانی هم نوشت: «.. خوشبختانه از آغاز اسلام تاکنون هر وقت کسانی به بهانه تجدید آیین و رسوم کهن ایران سر و صدایی به پا کرده اند، با عکس العمل شدید ملت ایران روبرو گردیده اند به طوری که **(بها فریدها) و (سنبادها) و (بابک خرمدینها)** و **(مازیارها)** به دست کسانی چون ابومسلم و افشین ایرانی و سر بازها ی بی شمار همین کشور تار و مار شدند. ولی معلوم نیست چرا نغمه سازان استعمار اینهمه سرکوب کنندگان نهضت‌های ضد اسلامی را نادیده می گیرند، و تنها کسانی چون **(بابک خرمدین)** را به حساب ملت ایران می آورند؟..

در نوشته ی دیگری زیر نام: (رهبری در فرهنگ اسلامی) مردمان را با گوسپندان برابر گذاشته و می گوید: «نیاز به رهبری انسانها، بیش از حیوانات است! گله ی گوسفند اداره اش با یک چوپان بی سواد است که مراتع را بشناسد، آبخورها را بشناسد، مانع تفرق شود، مانع گرگ شود، احياناً اگر گوسفندی مریض شد معالجه کند، اما گوسفند دنیای مرموز روحی ندارد، گوسفند نیروهای سرگردان ذخیره شده ندارد، گوسفند قوانین پیچیده روحی که لازم است شناخته شود ندارد، گوسفند خلیفه الله و مظهر صفات اسماء و صفات الهی و دارای احسن تقویم نیست!.. به همین دلیل بیش از آنچه گوسفند نیازمند به چوپان باشد، انسان نیازمند به رهبر است، و بیش از تفاوت سطحی چوپان و گوسفند، تفاوت سطحی رهبر انسان با خود انسان لازم است، یعنی راهنمایان و رهبران الهی... اسلام نقطه عطفی را در فلسفه رهبری توده ها به میان کشیده بود و «شبان» را برای حراست «گله» می دانست..

بدین ترتیب بی هیچ پرده پوشی در جا اندازی «فرهنگ شبان رمه ای» می کوشد تا زمینه ی ولایت فقیه را در حکومت اسلامی فراهم آورد.

مرتضی مطهری در بهمن 1298 خورشیدی در (فریمان) از بخش های خراسان در یک خانواده ی آخوندی زاده شد، در دوازده سالگی برای آموزش آخوندی به حوزه علمیه مشهد رفت و پس از چندی رهسپار حوزه علمیه قم گردید، در آنجا با آیت الله خمینی آشنا شد و در ردیف مریدان او جا گرفت. در سال 1334 نشست های تفسیر قران را در انجمن اسلامی دانشجویان پایه ریزی نمود تا دانشجویانی را که سازندگان فردای ایران بودند برای بستر سازی ولایت فقیه آماده بگرداند. در بنیاد گذاری انجمن اسلامی پزشکان که در سالهای 1337 و 1338 پایه ریزی شد کوشش بسیار بکار برد و پزشکان را به راهی کشاند که بجای پیوستن به کانونهای دانشی و افزودن بر دانش و توانش خود، مسجد نشین شوند و در نشستهای پنهانی زمینه های بایسته را برای روی کار آمدن حکومت اسلامی و ولایت فقیه آماده سازند، اینها همان پزشکانی بودند که در گرماگرم انقلاب اسلامی چهره ی نازنین امام شان را در آئینه ماه دیدند و بر سرنوشت هم میهنان خود خندیدند..

مطهری در سال 1342 بجرم همکاری با خمینی در برپا کردن شورش، روانه ی زندان شد ولی در پی فشار ملایان بزودی آزاد گردید. پس از سازماندهی هیئت های **موتلفه اسلامی**، از سوی خمینی به رهبری یکی از این هیئت ها برگزیده شد. در پی ترور حسنعلی منصور بدست محمد بخارایی، همه رهبران هیئت های موتلفه اسلامی شناسایی و دستگیر شدند، مطهری یکی از دستگیر شدگان بود، ولی دادگزاری که این پرونده را بررسی می کرد خود از پیروان خمینی و از شاگردان مطهری بود و توانست زمینه ی آزادی او را فراهم آورد.

مطهری پس از آزادی از زندان به نوشتن پرداخت و در فراهم آوردن زمینه های انقلاب اسلامی تلاش بسیار کرد.

در سال 1346 به یاری تنی چند از هم اندیشان خود حسینیه ارشاد را بنیاد گذاشت. در سال 1348 برای چندمین بار دستگیر و روانه ی زندان شد ولی فشار ملایان که همیشه بر قانون می چربید بار دیگر زمینه ی آزادی او را از زندان فراهم آورد.



در سال 1349 در پی تنش های آشتی نا پذیری که میان او و علی شریعتی پدید آمده بود برای همیشه از حسینیه ارشاد کناره گیری نمود، این همان سال بود که در نکوهش آیین های نوروزی نیاکان ورجاوند ما را «خر» نامید .

از سال 1349 تا 1351 برنامه های آموزشی خود را برای شوراندن جوانان و برانگیختن آنها به شورش و ویرانگری، در بسیاری از کانونهای اسلامی مانند: **مسجد الجواد - مسجد جاوید- و مسجد ارک** سخنرانیهای بسیار شورانگیز و ایران ستیزانه انجام داد .

پس از مرگ **مصطفی خمینی** دامنه ی کوششهای او فراتر رفت و سر انجام پس از پیروزی شورشگران در شامگاه شنبه یازدهم اردیبهشت ماه سال 1358 با گلوله یکی از پیکارگران گروه دیگری از مسلمانان بنام «فرقان» از پا درآمد و بدین ترتیب پرونده ی یکی از سرسخت ترین دشمنان فرهنگ ایران بسته شد.

مطهری نخستین کس نبود که به ستیزی آشتی نا پذیر با فرهنگ ایران برخاست و بیگمان واپسین آنها نیز خواهد بود، این درست است که ایران خاستگاه بزرگترین زنان و مردان فرهنگساز بوده، ولی اینهم درست است که ایران از آغاز تا به امروز، خیانت خیزترین کشور جهان نیز بوده است! سده ها پیش از آنکه مطهری به آیین های نوروزی بتازد و نیاکان فرمند ما را «خر» بنامد، آخوند شادی کُش دیگری بنام **ابو حامد محمد غزالی** به ستیز با فرهنگ جشن ساز ایرانی برخاست و شاد روزها و جشنهای ایرانی را بباد نکوهش گرفت و در (کیمیای سعادت) ش نوشت: « آنچه در بازارها برای نوروز و سده فروشنده مانند سپر وشمشیر چوبین و بوق سفالین در نفس خود حرام نیست اما در نوروز برای اظهار شعار گبران و زرتشتیان حرام است. نوروز مخالف شرع، و هرچه را برای آن کنند نشاید، بلکه افراط کردن در آراستن بازار و قطایف بسیار کردن «یعنی پوشش های و پارچه های زیبا آراستن» برای نوروز حرام است... **نوروز و سده باید مندرس شود و کسی نام آن نبرد..** باید روزه گرفت تا از خوراکیهای نوروزی خورده نیاید، محققان گفته اند حتی روزه گرفتن هم در ایام نوروز ذکر نوروز بوده و نباید انجام شود، **وبهتر است نام این روز بهیچوجه نبرند...** در **شب سده چراغ نباید افروخت تا اصلا آتشی نباشد**، همچنین جشن سده چنانکه از این جشن نیز نام و نشان نماند...».

چند صد سال پیش از آنکه آیت الله مرتضی مطهری ایرانیان و نیاکان ورجاوندشان را بیپاس گرامیداشت آیین های نوروزی «خر» بنامد و از کشته شدن بابک خرمدین شادی کند، آخوند نوروز ستیز و بابک کُش دیگری بنام احمد بن حسین همدانی که به (بدیع الزمان همدانی) نامور است، مورپانه وار به جویدن خرد ایرانیان پرداخت که: **جشن نوروز و جشن سده شرک به خدا و کفر است، شرف و بزرگواری در نوروز و مهرگان نیست، دست اندازی به دستورهای خدا است . امید است شمشیر عرب بر پیشانی ایرانی ها فرود آید که چنین بیزاری و ناخشنودی از اسلام را نداشته باشند!!**

در گستره ی این جنبش ایران ستیزانه بود که در روزگار ما آیت الله علی مشکینی سر پرست مجلس خبرگان ، در برتر شماری سال قمری نسبت به سال خورشیدی در مجلس خبرگان گفت :

« **نوروز مزخرف و سرشار از کثافتکاری است ... تاریخ شمسی چرند است و تاریخ قمری سرشار از رحمت الهی است..** و روز های شریف و هفته های متبرک و ماههای پر فضیلت همه در هفته ها و ماههای قمری است ولی سال شمسی هیچ ندارد جز همین **نوروز کثافت** .

خوار شمردن فرهنگ ایران تنها کار ملایان نبود، دیگرانی هم بودند و هستند که اگر چه خود با «دینخویی» و دینکاران در ستیزند ولی نگاهشان به فرهنگ ایران نگاه مهربانی نیست، یکی از این فرزندان نامهربان دکتر آرامش دوستدار یا همان (بابک بامدادان) است که مردم ایران را «جامعه اصغرترقه ای» می نامد که هر گوشه آن، تنوری است برای تافتن بی حمیتی ها و بی حقیقتی ها...

این فرزانه ی گرانیامی که با دکانداران دین و «فرهنگ شبان رمه ای» سر ناسازگاری دارد... اگر چه «دینخویی» را سدی بازدارنده در برابر فرایویی اندیشه می دانند... اگر چه همین واژه (دینخویی) از ساخته های خود او است، با اینهمه هنگامی که به فرهنگ ایران می رسد، بی آنکه نگاهی به فردوسی توسی و شاهنامه ی کلان او داشته باشد، بی آنکه یادی از آموزه های زرتشت ورجاوند، و کرد و کار جهان آرای کوروش بزرگ در یاد خانه ی خود داشته باشد، بی آنکه مولوی بلخی و رودکی سمرقندی و حافظ شیرازی را بیاد آورد، و بی آنکه زکر یای رازی و پور سینا و ابو ریحان بیرونی و خیام نیشابوری و کهکشانانی از روشنان زمینی را که خاک ستم کشیده ی ایران به آسمان فرهنگ جهانی ارمغان کرده است ببیند، می گوید: «.. سراسر این دریای اکنون پشت رو شده (از تهوع تاریخی) را می توان به یک نگاه در نوردید و برای نمونه، حتی یک زورق پویا و جویا در آن نیافت، نه از هنر، نه از شعر، نه از فکر و نه از پژوهش..».

در چنین بستری است که علی لاریجانی پرورش می یابد و در برابر دانشجویان ایران در دانشگاه تهران بالا بر می آفرزد که: « ایرانیان پیش از اسلام مردمی بیسواد و در کل وحشی بودند، و خود نیز می خواستند که بیسواد بمانند، این اسلام بود که فرهنگ و تمدن به ایران آورد!!».

شک نیست که آمیختگی دین و دولت در روزگار ساسانی تبری بود که ریشه ی والامندی ایرانیان را از هم گسیخت..

شک نیست که طبقات اجتماعی که در دوره ی ساسانی پدید آمد آسیبی بزرگ بر پیکر ایران زد..

شک نیست که برخی از پادشاهان ساسانی بویژه خسرو پرویز و پسرش شیرویه با زشتکاریهای خود مایه فروپویی ایرانیان و فروپاشی خاندان ساسانی را فراهم آوردند...

شک نیست که برخی از موبدان زرتشتی از زمان هخامنشیان تا واپسین روزگار ساسانی با زشتکاریهای خود ایران را به تباهی کشیدند...

ولی بهره گرفتن از این نا هنجاریهای تاریخی و جا انداختن دروغ زیانبار دیگری که ایرانی مذهب خودش را ول کرد، ملیت خودش را ول کرد، سنت های خودش را ول کرد، و بطرف اسلام شتافت.. جستار دیگری است که نیاز به روشنگری دارد..

در نوردیدن دریای پشت و رو شده از « تهوع تاریخی» ایران، و پیدا نکردن یک زورق پویا و جویا در آن نه از هنر، نه از شعر، نه از فکر و نه از پژوهش.. داستان دیگری است که جای سخن دارد..

بدون آگاهی بسنده از زیر و بم تاریخ، در جای پژوهشگر نشستن، و مانند ناصر پور پیرار **کوروش بزرگ** را **(باز وی نظامی یهود)** خواندن، آسیبی است که زادمان آینده ایران را به گمراهی خواهد کشید.

روشنگری چیزی است و خوارشمردن فرهنگ و تاریخ یک ملت چیز دیگر، برای پیدا کردن گوهر راستی از میان اینهمه نادرستی، پژوهشگرانی پر توان باید تا به کار برخیزند. بیگمان چنین کار سترگی را نمی توان با شتاب زدگی هنجاری شایسته بخشید، باید انبوهی از نوشته ها و نشانه های تاریخی را بررسی کرد، باید از هر گونه پیشداوری دوری گزید، باید با کف سد پای برهنه از خار زار رنجی توان سوز گذشت تا بتوان در پرتو خرد کاربند، شایسته از ناشایست باز شناخت و آنچه را که به سود زادمان آینده ی میهن است به پیشگاه مردم خود ارمغان نمود. بیگمان چنین کاری بیرون از توان یک پژوهشگر است، از اینرو دانشگاه جهانی کوروش بزرگ همه ی استادان و فرزاندانی را که در زمینه تاریخ ایران ویژه کار هستند به هم‌آزوری در این « **باید فرهنگی** » فرامی خواند.

بشود که استادان و فرزاندان این فراخوان بپذیرند و به پژوهشکده ی دانشگاه جهانی کوروش بزرگ بپیوندند.

بشود که جوانان میهن به جستجوی راستیهای تاریخی برانگیخته شوند.

بشود که اینگونه پژوهشها بتوانند چراغی فرا راه زادمان جوان ما برافروزند.

برآیند اینگونه پژوهشها همه در تارنمای دانشگاه جهانی کوروش بزرگ که در دست ساختمان است فرا دست جویندگان دانش گذاشته خواهند شد. استادان و فرزاندانی که دوست دارند به این جنبش فرهنگی بپیوندند می توانند با (هومر آبرامیان) بنشانی homer.cgiou@gmail.com و یا سرکار منوچهر بن جی بنشانی johnb@benji-26.com در پیوند باشند .

برای اینکه دامنه ی نوشتاری که هم اکنون در دست شما است بیرون از پیاله ی شکیبایی شما نباشد این نوشتار را در چند بخش ارمغان خواهم نمود.

پاینده ایران – هومر آبرامیان

